

سندیکا لیسم در ایران (بخش ۸)

پنجشنبه ۲۳ تیر ۱۳۹۰ - ۱۴ ژوئیه ۲۰۱۱



فرهنگ قاسمی

جنبش سندیکائی در آذربایجان، شمال و خراسان

در سالهای انقلاب مشروطیت، اعتصابات مهمی در ایران بوقوع پیوست که ما برخی از آنها را در صفحات قبل شرح دادیم. از آنجا که اعتصابات آذربایجان، شمال و خراسان از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند، در حد اطلاعات بدست‌آمده اعتصابات این مناطق را بطور جداگانه مورد بررسی قرار می‌دهیم. مسلماً علاوه بر آنچه که در اینجا ملاحظه خواهید کرد، اعتصابات دیگری نیز در شهرهای نامبرده بوقوع پیوسته که فعلاً اسناد و مدارکی از آنها در دست نیست.

آذربایجان

در سالهای انقلاب مشروطیت که مرتباً بین قوای ضد انقلاب مشروطه و قوای مشروطه‌خواه درگیری بوجود می‌آمد و «محمدعلی میرزا» رهبر ضد انقلاب مشروطه با همدستی ارتجاع از یک سو و کلنیالیسم روس و انگلیس از سوی دیگر، مشروطه‌خواهان را با استفاده از هر فرصت، سرکوب و غارت و شکنجه و کشتار می‌کرد؛ مردم بویژه کارگران نیز آرام ننشسته بودند و از جبهه‌های مختلف ارتجاع و استبداد را مورد حمله قرار میدادند. یکی از پایگاه‌های مبارزه، سندیکاهای کارگری بود که علیرغم جوانی و کم‌تجربگی مبارزه خود علیه ارتجاع را به خوبی سازمان میداد. در آذربایجان بیش از سایر مناطق ایران مبارزات کارگری و اعتصاب انجام گرفت. این مبارزات پاره‌ای دست‌آورد مهم ملی به‌مراه داشت.

اعتصاب کارکنان گمرکات و پست و تلگراف تبریز

وقتی اعتصاب عمومی تلگرافچی‌ها از تهران شروع شد (ما شرح آنرا قبلاً دادیم) در تبریز کارگران پست و تلگراف و کارکنان گمرکات به آنها پیوستند و اعلام همبستگی کردند. گمرکات تبریز بعزت مجاورت با مرز اروپائی همیشه از ارزش بزرگی برخوردار بوده، اعتصاب کارکنان گمرکات همیشه باعث فلج‌شدن فعالیت تجاری می‌شود. از این جهت باید به اهمیت آن آگاه بود. یکی از خواست‌های کارکنان اعتصابی که مورد حمایت مردم شهر نیز بود، خروج و خلع ید هیئت مسئولین بلژیکی گمرکات بود - در آن زمان گمرکات ایران را بلژیکی‌ها در دست داشتند. - قوای قزاق روسی دشمنان درجه اول انقلاب مشروطه بودند و رئیس گمرکات تبریز با قوای قزاق همکاری می‌کرد. به همین سبب اعتصابیون خواهان برکناری او شده بودند. این اعتصاب تا موقعی که بدستور شاه رئیس گمرکات تعویض گردید، ادامه پیدا کرد.

اعتصاب سندیکای چرم‌سازان (دباغ‌های تبریز)

اعتصاب کارگران دباغی تبریز از اعتصابات بزرگ این دوره محسوب می

شود. در این اعتصاب کارگران نسبت به وضع اقتصادی و شرایط کار خود اعتراض می کنند. تاریخ وقوع این اعتصاب ۱۲۸۶ شمسی (۱۹۰۷ میلادی) می باشد. رهبری اعتصاب در دست سوسیال دمکرات‌ها - بخش تبریز - است. سه محفل ده نفری از سوسیال دموکرات‌ها در جنب کارخانه چرم‌سازی تبریز فعالیت می کردند و در این کارخانه نیز نفوذ داشتند؛ اعضای این سه محفل غالباً گرجی یا ارمنی ایرانی، قفقازی بودند. این‌ها با «پلخانف» و «کائوتسکی» در رابطه با مسائل تئوریک و شرایط ایران در ارتباط بودند.

مطالبات کارگران اعتصابی دباغ به شکل زیر بیان شده است:

۱- افزایش سطح دستمزد.
۲- پذیرش (استخدام) و اخراج کارگران باید با توافق سندیکا انجام پذیرد.

۳- پرداخت دو برابر دستمزد برای ساعات کار اضافی (اضافه کاری)

۴- پرداخت نصف حقوق در ایام بیماری. [i]

بعد از سه روز اعتصاب، بالاخره کارفرما، مواد اول و دوم مطالبات را می پذیرد و کارگران کار خود را از سر می گیرند.

آنچه در بالا تحت عنوان مطالبات کارگران اعتصابی دباغ آورده شد به نقل از منبع زیر است که خود مأخذ اصلی را ارائه نمی دهد. چند سال بعد سند دیگری در همین زمینه انتشار یافت به شرح زیر:

” در نامه‌ای که یکی از سوسیال دموکرات‌های قفقازی که سالهای انقلاب مشروطیت برای شرکت در انقلاب به ایران آمده بود برای «پلخانف» می نویسد:

کارگران سه کارگاه دباغی تبریز برای تحقق خواسته‌های صنفی خود وارد اعتصاب شده‌اند؛ این کارگران که تعدادشان ۱۶۵ نفر بود مورد حمایت سوسیال دموکرات‌ها قرار گرفتند.

خواسته‌های کارگران بقرار زیر بود:

۱- اضافه دستمزد به مبلغ یک شاهی و نیم، بابت دباغی هر قطعه پوست.

۲- استخدام و اخراج کارگران و شاگردان کارگاه با موافقت کارگران.

۳- تأمین شرایط بهداشتی.

۴- پرداخت مخارج بیماری توسط کارفرما.

۵- پرداخت ۵۰٪ از دستمزد به هنگام بیماری.

۶- تقلیل اضافه کار.

۷- پرداخت دو برابر دستمزد بابت اضافه کار.

۸- عدم استفاده از اعتصاب‌شکنان به هنگام اعتصاب کارگران.

۹- پرداخت دستمزد به هنگام اعتصاب.

۱۰- عدم اخراج کارگران به علت شرکت در اعتصاب.

این اعتصاب مدت سه روز ادامه پیدا می کند و خواسته‌های ۱ و ۸ و ۱۰ کارگران برآورده میشود. [ii]

از تطبیق این دو سند میتوان نتیجه گرفت که سند دوم از اعتبار بیشتری برخوردار است. اما متأسفانه ناشر سند مأخذ اصلی را ارائه

نمی دهد. همانطور که در سند ملاحظه میکنید، تعداد کارگران دبّاغ را ۱۶۵ نفر می نامد، تقاضاهای کارگران در سند دوم از ۴ مورد به ۱۰ مورد افزایش پیدا میکند و موارد ۱ و ۲ و ۵ و ۷ چهار موردی هستند که در سند نخست آمده است. این سند نیز حاکی از اعتصاب سه روزه می باشد ولی می گوید خواستهای موارد ۱ و ۸ و ۱۰ برآورده می شود، حال آنکه در سند نخست خواستهای ۱ و ۲ برآورده شده است. به نظر ما سند دوم مورد اطمینان بیشتری است.

در هر صورت، اگرچه کارگران در این اعتصاب نتوانستند همه مطالبات خود را به دست آورند، اما دستاوردهای این مبارزه به نوبه خود از اهمیت فراوانی برخوردار بود. افزایش دستاوردهای مبارزات کارگری قانونیت هم پیدا می کردند و قانون از طرف همه محترم شمرده میشد و بدین گونه حاصل هر مبارزه بعد از مدتی از کف کارگران و " شهروندان " بیرون نمی رفت و آنها مجبور نمی شدند همیشه از ابتدا شروع کنند. این موردی است که همیشه در تاریخ مبارزات کارگران می توان ملاحظه کرد.

ضد انقلاب مشروطه به رهبری «صمدخان»، فرد مورد حمایت «محمدعلی شاه» با حمایت قوای روس وارد آذربایجان می شود. عده زیادی از مبارزین را می گیرد و در دادگاههای فرمایشی ترتیب داده شده توسط دربار روسیه تزاری و «محمدعلی میرزا» محاکمه می کند و بسیاری را حتی بدون محاکمه می کشد. برای مدتی مبارزه اجتماعی را در برخی از مناطق آذربایجان خفه می سازد، از آنجمله هستند مبارزین آزادی خواهی که نامشان در تاریخ ایران مانده و مایه افتخار زنان و مردان با شرافت و انسان دوست و عدالت خواه است، کسانی که علیه استبداد بپا خاستند و برای آزادیهای سیاسی و اجتماعی و منافع توده مردم جان خود را از دست دادند. اینان اکثراً از پیشه‌وران و اصناف و کارگران بازار تبریز بودند.

از نخستین کسان، «میرزا محمدحسن مقدس» بود در مراغه که شرحش را اینگونه در تاریخ مشروطیت می خوانیم: " چون او را گرفته به نزد «صمدخان» آوردند، دشنامهای بسیاری گفت؛ سپس دستور داد دستار از سرش برداشتند و ریش و سبیلش را کردند و در آن سرمای یخ‌بندان زمستان توی حوض انداختند؛ فراشان با چوبها چندان زدند که پیرمرد پارسا به یکباره از توان افتاد و در حال جان‌کندن بیرونش آوردند و ریسمان پایش بسته، کشان‌کشان تا میدان ملارستم برده و در آنجا از درخت نارون آویزان کردند. بدینسان پیرمرد پارسا را با شکنجه جان‌گدازی از زندگی بی‌بهره گردانیدند. " [iii]

" همین عمل را با «میرزا عبدالحسین انصاری» کردند. گناه او رواج کتابهای «ابراهیم بیک» و «طالبوف» و گفتار و نوشتن در روزنامه " حبل‌المتین " بود. " [iv]

در تبریز، «حسن» و «قادر» - قادر بیش از ۱۳ سال نداشت - فرزندان «علی مسیو»؛ «ثقه‌الاسلام» که در مقابل دادگاه ارتجاع گفت: من به وظیفه خود عمل کرده و از استقلال کشورم دفاع نمودم؛ «ضیاء‌العلماء»؛

«حاجی علی دوا فروش»، مشروطه‌خواه فعالی که در جریان انقلاب مشروطه نقش بزرگی ایفا کرد؛ «میرزا محمد سلماسی» رئیس دادگاه عالی تبریز؛ «صدیق‌الملک» عضو شورای تبریز، فارغ‌التحصیل مدرسه آمریکائی‌ها، عضو کمیسیون ایران و ترک و صدها نفر دیگر که در محله‌های مختلف تبریز از جمله حکم‌آباد و محله امیرخیز تیرباران شدند. [۷]

سندیکای تبریز

در دوران انقلاب مشروطیت مردم تبریز بزرگترین جانفشانی‌ها را برای به ثمر رساندن انقلاب کردند. طبقات زحمتکش، کارگران شهری یعنی آندسته که در کارخانه‌های تبریز کار میکردند، در این مبارزه فعالانه نقش داشتند. در آن زمان از نظر جنبش کارگری و تشکیلات صنفی و سندیکائی، تبریز یکی از شهرهای مهم محسوب می‌شد؛ بعلت وجود چند کارخانه نسبتاً قابل اهمیت که با واردات روسی در حال رقابت بودند، کارگران نیمه‌صنعتی بمرور افزایش پیدا می‌کردند. [۷۱] از سوی دیگر کارگران بازار و پیشه‌وران در تبریز همیشه یک مجموعه قوی را تشکیل می‌دادند.

سندیکای تبریز با همه خصوصیات ویژه شرقی خود و با توجه به شرایط خاص تبریز تشکیل شد که بعد از مدتی تغییر نام داده و به حزب کارگر تبریز تبدیل شد. (۱۹۲۰ میلادی) ظاهراً این تغییر نام باید در اثر نفوذ افراد سیاسی انجام گرفته باشد. بر اساس اساسنامه سندیکای تبریز هرکس که فردی را مورد استثمار و مورد بهره‌کشی قرار نمی‌داد و متکی به نیروی کار خود بود، می‌توانست عضو سندیکا باشد. در اواخر سال ۱۹۲۱ این سازمان حدود سه هزار نفر عضو داشت. اعضای آنرا علاوه بر کارگران، پیشه‌وران و بازرگانان کوچک نیز تشکیل می‌دادند.

در آن زمان اوضاع مؤسسات و کارخانه‌های تبریز از نقطه نظر فعالیت تولیدی و تعداد کارگران به شکل زیر یاد شده است:

تعداد کارگران	تعداد کارگاه با مؤسسه	نوع تولید
۲۶۲۵	۱۷۵	فرش باقی
۱۵۰	۱	نخ ریزی
۲۰۰	۲	با فندگی فاستونی
۱۰۰	۱۰	با فندگی (عبا)
۱۰۰	۲۰	با فندگی (نوع با فندگی)
۱۸۰	۳۰	مشخص نیست
۵۰	۱۰	با فندگی (شال)
۱۲۰	۸	ظروف چینی
۳۵	۷	چا پخانه
۳۰۰	۳۰	باسمه
۵۰	۵	دخانیات
۵۰	۵	پا پیروس (دخانیات)
۳۰	۳	آجر پزی
۱۰۰	۲۰	باروت سازی
۲۰۰	۴۰	دوشاب
۶۰	۱۰	رنگرزی
۵۰	۵	صابون پزی
		آهن گدازی و گچ پزی
۴۴۰۰	۳۸۱	جمع

به این فهرست باید کارگاه‌های زیر را افزود:

۴۶۸۰	۱۰۹۰	۱- کارگاه‌های کوچک صنعت‌گری نظیر آهن‌گری، ریخته‌گری، چلنگری، جوراب بافی، نانوائی، کفاشی و غیره
۱۹۴۲	۴۷۰	۲- سایر کارگاه‌های پیشه‌وری: دباغی، سرآجی، سلمانی و مواد غذایی
۳۸۶۵	۱۸۶۵	۳- مؤسسات بازرگانی و بنگاه‌های معاملاتی
۵۵۲۵	-	۴- تعداد مقنی‌ها، سقاها، سنگ‌تراش‌ها، باربرها و ...
۵۳۰	-	۵- کارکنان ادارات و مؤسسات دولتی
۲۰۰۰	-	۶- کارگران سایر حرف، دلال‌ها، ارباب‌چی‌ها، باغبان‌ها و ...
۹۴۲,۲۲	۳۸۰۶	جمع کل

بدین ترتیب تعداد افراد مزدبگیر در تبریز برابر ۹۴۲,۲۲ نفر است و اگر خدمتکاران منازل و بیکاران را که تعدادشان در ایام اخیر به علت بحران اقتصادی افزایش یافته، به این رقم علاوه کنیم آنوقت رقم کل به حدود ۳۰ هزار نفر خواهد رسید. [vii]

از آنجا که گفته شد تعداد افرادی که در همین سال ۱۹۲۰ میلادی به عضویت سندیکای تبریز در آمده بودند، به ۳,۰۰۰ نفر بالغ می شدند. بنابر این درصد کارگران عضو سندیکای تبریز را میتوان ۱۰٪ کل کارگران شهر تبریز تخمین زد.

بخش اعظم کارگران یعنی کسانی که از دیگران بهره‌کشی نمی کردند و کسانی که با اتکاء به کار و ابتکار شخصی خود زندگی خود را اداره می کردند، در بازار تبریز متمرکز بودند. افتراق این دو، یعنی

کسانی که از دیگران بهره‌کشی نمی‌کردند و کسانی که با اتکاء به کار و ابتکار شخصی خود زندگی‌شان را اداره می‌کردند، را باید در نظر داشت. کسانی که بهره‌کشی نمی‌کردند، خود می‌توانستند استثمار شوند ولی در بخش دوم، افراد کسی را استثمار نمی‌کردند و خود نیز استثمار نمی‌شدند. یعنی در حقیقت باید گفت، با اتکاء به نیروی کار خود و برای خود کار می‌کردند و نه ضرورتاً اما شاید بتوان گفت، خود را استثمار می‌کردند. در آن زمان، بازار تبریز دارای ۱۷،۰۰۰ مغازه و کارگاه کوچک بود که حدود ۱۳،۰۰۰ واحد از این مغازه‌ها و کارگاه‌ها متعلق به کسانی بود که فرد دیگری را مورد بهره‌کشی قرار نمی‌دادند. [viii] و کم و بیش به نیروی کار خود متکی بودند و اغلب از طریق تجارت امرار معاش می‌کردند. این بخش در تمام جریان‌های انقلابی و مبارزات اجتماعی شرکت داشتند و چنانکه در تاریخ انقلاب تبریز مشاهده می‌شود، بسیاری از این افراد در جنگ با ارتجاع سلطنتی و مذهبی شهید می‌شوند. ما چند تن از آنها را در همین بخش نام بردیم.

اما از نظر وسعت و ثروت و درآمد، باید گفت بخش بزرگی از بازار تبریز را چند مالک بزرگ در اختیار داشتند. این مالکین اغلب صاحبان مغازه‌هایی بودند که در دست گروه نخست قرار داشتند و مرتباً اجاره مغازه‌ها را افزایش می‌دادند. گاهی افزایش اجاره بهاء به میزان مسخره‌ای بود که کسبه عادی را در فشار قرار می‌داد، بویژه اگر شرایط اقتصادی در حالت متعادل و عادی نبود کسبه از عهده پرداخت آن بر نمی‌آمدند. دوران بعد از جنگ یعنی همان سال‌هایی که سندیکای تبریز تشکیل یافته و فعال بود، از دوره‌های بحرانی به شمار می‌رفت.

در جریان این مقاومت و مبارزه که توسط سندیکای تبریز انجام شد، نباید نقش «خیابانی» را فراموش کرد. در این زمان «شیخ محمد خیابانی» مجاهد فداکار، از شرکت‌کنندگان سرشناس جنبش مشروطیت و وکیل مجلس دوم و مدیر روزنامه تجدد رهبری فرقه دموکرات را بعهده داشت. او در میان مردم تبریز از شهرت آزادی‌خواهی بزرگی برخوردار بود. در حقیقت سندیکای تبریز بخشی از قیام «شیخ محمد خیابانی» محسوب می‌شود، قیامی که در سال ۱۹۲۰ میلادی - همان سال تأسیس و فعالیت سندیکای تبریز - علیه کابینه «وثوق‌الدوله» گردید.

قیام «شیخ محمد خیابانی» با اقدام‌های حيله‌گرانه «مخبرالسلطنه» و بدستور مستقیم «رضاخان» بدست «اسماعیل خان فضلی» فرمانده قوای قزاق اعزام شده به آذربایجان شکست خورد. برای از بین بردن «خیابانی» و اقدامات مترقی او که به رشد افکار آزادی‌خواهانه دموکراتیک می‌انجامید، بیش از سیصد خانه متعلق به دموکرات‌ها که اغلب آنان در سندیکای تبریز فعال بودند، غارت گردید. روز چهاردهم سپتامبر ۱۹۲۰ پیشوای فداکار و آشتی‌ناپذیر قیام طی یک درگیری مسلحانه در منزل شخصی بنام «حسن میانه‌چی» به چنگ دشمن افتاد و به شهادت رسید.

جنبش «خیابانی» نیاز به یک کاوش دقیق و عمیق و علمی دارد. کاوشی که بتواند با استناد به اسناد و مدارک و شرائط عینی و ذهنی جامعه آنروز کالبد این مبارزه ضد استبدادی و ضد استعماری و ضد استثماری را از ژرفا و پهنا بشکافد و ویژگی‌ها و دست‌آوردهای آنرا بدرستی عرضه کند.

ما به خود اجازه نمی‌دهیم در این کوتاه که در ارتباط با سندیکاها و سازمان‌های شغلی و حرفه‌ای کارگران، اصناف و پیشه‌وران آنروز تبریز است به قضاوت و اظهارنظر درباره جنبش «خیابانی» بپردازیم. در سالهای ۱۹۲۳ - ۱۹۲۶ میلادی اعتصابات در تبریز واقع می‌شود، از آنجمله است اعتصابات معلمین در سال ۱۹۲۳ که شورای مرکزی سندیکاها کارگری ایران را تأیید می‌نماید. همینطور تا سال ۱۹۴۱ - که پایان جلد اول سندیکالیسم در ایران می‌باشد - بویژه در ۱۹۲۹ و ۱۹۳۰ و ۱۹۳۱ درگیری‌هایی سیاسی در رابطه با حزب عدالت و سندیکاها کارگری با دولت روی می‌دهد که از جزئیات آن اطلاعی در دست نیست.

مبارزات سندیکائی در شمال

مبارزات سندیکائی در شمال ایران بعلمت هم‌مرزی با مناطق کارگری جنوب روسیه و رفت و آمد کارگران به این مناطق از یکسو و دخالت عوامل روسیه تزاری و بهره‌برداری شرکت‌های وابسته به آن از منابع طبیعی ایران و فشاری که کارفرمایان روسی بمنظور استثمار کارگران می‌آوردند از سوی دیگر، از ابعاد قابل توجهی برخوردار است. یکی از مؤسساتی که مرتباً با کارگران در کشمکش بود، ماهیگیری لیانازوف (Lianazov) بود که امتیاز آن توسط «ناصرالدین شاه» به شخص نامبرده داده شده بود. کارگران مؤسسه ماهیگیری لیانازوف تحت شرائط سختی کار می‌کردند. کارفرما که تحت حمایت امپراطوری روسیه تزاری قرار داشت، هرگونه اعتراض و مقاومت و مبارزه را به شدیدترین نحوی سرکوب می‌کرد و کوچکترین صدای مخالف را با گلوله پاسخ می‌گفت. کشتارهای پی در پی کارگران ماهیگیری لیانازوف در تاریخ گیلان ثبت است. [ix]

با بلندشدن آوای آزادی‌خواهی، استقلال و دموکراسی و افکار مترقی و تجمع افراد مبارز و روشنفکر در مناطق شمال ایران وقتی مبارزات اجتماعی علیه استبداد بالا می‌گیرد، کارگران ماهیگیری لیانازوف، باراندازان و قایقرانان به اقدامات گسترده‌ای برای بدست‌آوردن حقوق حقه خود می‌پردازند. «رابینو» در یادداشت‌های خود درباره اعتصابات کارگران ماهیگیر لیانازوف می‌نویسد: " ۲۱ نوامبر ۱۹۰۶ ماهی‌گیران انزلی در تلگرافخانه متحصن شدند و گفتند، هرچه ما صید می‌کنیم بایستی مال خودمان باشد. تاکنون «لیانازوف» هر ماهی صوف را یکشاهی به آنها می‌داده است. در ۳۰ نوامبر میان صیادان انزلی و اجزای حکومتی نزاع شد و یک صیاد کشته شد. [x] در اثر کشته شدن صیاد بی‌گناه مردم به پشتیبانی صیادان آمدند و انجمن شهر انزلی از مردم دفاع کرد."

اهالی انزلی عزل «عمید همایون» را خواستند که از طرف «سردار منصور» نایب‌الحکومت بود. ۱۵ دسامبر حکومت و شریعتمدار بدون آنکه بتوانند قراری به کار صیادان بدهند، از انزلی معاودت کردند. [xi]

اعتصاب مردم بالا گرفت و حکومت وقت نتوانست و نخواست به خواست و مطالبات کارگران ترتیب‌باز بدهد؛ کارفرمای روسی هم حاضر نمی‌شد دستمزد کارگران ماهی‌گیر را بالا ببرد تا اینکه مردم در ۳۱ دسامبر ۱۹۰۶ امتیاز ماهی‌گیری لیانازوف را زیر علامت سوال قرار دادند. «رابینو» چنین می‌نویسد: "اهل انزلی در باب امتیاز لیانازوف در باب صید ماهی و خرید ماهی صوف با اهل رشت بصدا درآمدند و میخواستند بایکوتی به امتعه روس بکنند." [xii]

این اقدام باعث عقب‌نشینی کارفرما می‌شود و دستمزد کارگران را افزایش میدهد. در این اعتصاب ۵۰۰۰ نفر از ۹۰۰۰ نفر کارگران ماهی‌گیر در سندیکای کارگران ماهی‌گیر متشکل شده بودند. اما مبارزات ماهی‌گیران با این شرکت به پایان نمی‌رسد. در دیماه ۱۲۸۷ شمسی (۱۹۰۸ میلادی) چندین بار در مؤسسات ماهی‌گیری لیانازوف در بحر خزر اعتصابات کارگری واقع می‌گردد که کارفرمایان برای سرکوبی آنها از مقامات نظامی تزاری و نیروهای قزاق استفاده می‌کنند. قزاقان، با شدت‌عمل این اعتصاب را سرکوب می‌نمایند. اما مجدداً در فروردین ماه سال بعد اعتصاب دیگری صورت می‌گیرد. «ایوانف» درباره اعتصابات شمال می‌نویسد: "طی سالهای ۱۲۸۷ - ۱۲۸۹ شمسی (۱۹۰۸ - ۱۹۱۰ میلادی) در بندر انزلی باربران و قایقرانان اعتصاب کردند." [xiii]

بیشتر اعتصابات با بسته‌شدن بازار و دکان‌ها به اعتصاب عمومی تبدیل می‌شدند. درباره این اعتصابات اسناد زیادی در دست نیست.

علاوه بر آنچه گفته شد، سندی بدست آمده از «تقمزاده» که در آن دوره از رهبران سوسیال دموکرات‌ها بود. این سند نامه‌ای است که «تقمزاده» به پاریس و برای «کاظمزاده» فرستاده و «کاظمزاده» آنرا برای «C. Huysmans» ارسال می‌دارد. تاریخ تحریر نامه ۱۰ مارس ۱۹۱۲ و مأخذ آن آرشیو «C. Huysmans» است. این نامه درباره اعتصابات شمال اطلاعاتی بدست می‌دهد؛ ما خلاصه نامه را در زیر ذکر می‌کنیم.

در انزلی وقتی متعاقب اولتیماتوم قوای تزاری اعتصاب عمومی اعلام می‌شود، بازار و مغازه‌ها می‌بندند. همین هنگام قزاق‌های روسی از بازاری‌ها می‌خواهند مغازه‌های خود را بگشایند و به باربران می‌گویند، بارهای کشتی‌های روسی را تخلیه کنند. در این اثناء یک افسر روس بنام «عزیز بیک» با قوای نظامی خود و همراه با دو عضو کنسولگری در محل اعتصاب حاضر شده یک باربر اعتصابی را وادار به تخلیه بارها می‌کند؛ چون فرمان نمی‌برد، او را کتک می‌زند و به او می‌گوید: فرمان امپراتور است باید اطاعت کنی. باربر پاسخ می‌دهد: تحت فرمان امپراتور نیستم. «عزیز بیک» بر اثر همین حرف باربر بی‌چاره را می‌کشد و می‌گوید: به امپراتور دشنام داده است. بدنبال آن، دیگر مأموران قزاق به روی باربران اعتصابی بی‌سلاح آتش می‌گشایند.

در همین روز در شهر رشت، وقتی که انجمن منطقه‌ای تشکیل جلسه داده بود، سرکنسول روسیه تزاری سوار بر اسب به همراه قزاقان خود به چاپخانه "عروة الوثقی" وارد شده دستور میدهد وسائل چاپ را بشکنند، ماشین‌آلات را از بین ببرند، اوراق و نشریات و کتب را آتش بزنند. انجمن پس از شنیدن خبر این تهاجم اهالی شهر را به آرامش دعوت می‌کند و می‌گوید، کاری نکنید که بهانه و مستمسکی بدست آنها بیفتد. اما قزاق‌ها بر روی مردم بی‌گناه و عابرین آتش می‌گشایند، مأموران ژاندارمری و کلانتری را خلع‌سلاح کرده به محل استقرار گروهان نظامی که ظاهراً آماده حرکت به سوی تهران بود، حمله‌ور می‌شوند. در آنجا غیراز دو سرباز فرد دیگری را پیدا نمی‌کنند. آنها را می‌کشند و اسلحه و اسب‌هایشان را بر میدارند. از فردای همان روز به خانه‌ها می‌ریزند به بهانه جستجو اسلحه، تعداد زیادی از اهالی شهر را که مرکب از کسبه و کارگران مغازه‌ها بودند، دستگیر می‌نمایند. یک چنین اقدامی تا آنروز بی‌سابقه بود. همان روز، «نکروسف» (Nekrosseff) سرکنسول بیانیه‌ای انتشار داده و آنرا به در و دیوار شهر نصب کرده طی آن مردم را به گشودن مغازه‌ها فرا خوانده و می‌گوید، بنام امپراطور روسیه از آنها حمایت خواهد کرد. مردم طی یک اعلامیه اظهار می‌دارند که به حمایت امپراطور روسیه نیازی ندارند و از کسی غیراز پادشاه مشروطه خود «احمدشاه» اطاعت نمی‌کنند. فردای آنروز سرکنسول روس دستور تخریب چاپخانه "خیرالکلام" را صادر می‌کند. این چاپخانه محل چاپ اعلامیه اخیر بود. بدنبال این ماجرا قوای روس به پستخانه حمله کرده شخصی بنام «سید عبدالوهاب» را که گزارش این حمله را به تهران تلگراف کرده بود، دستگیر و به‌مراه رئیس کلانتری و دوازده نفر دیگر به زندان می‌اندازند. روز بعد زندانیان را در انبار یک قایق انداخته به باکو اعزام می‌دارند. در باکو آنها را در زندانهای انفرادی محبوس می‌کنند. در موقع اعزام، قزاق‌های روسی، زندانیان را با قنناق تفنگ کتک می‌زنند و آنها را وادار به دویدن می‌کنند. بعداز دو هفته زندانی‌کشیدن در باکو زندانیان را به رشت باز می‌گردانند. فردای آنروز چهارتن از آنها را به دار می‌آویزند. در میان به دارآویخته‌گان رئیس کلانتری رشت «شیخ‌الاسلام لنگرودی» به چشم می‌خورد. اما «سید عبدالوهاب» با پادرمیانی دولت پس از دادن تعهد مبنی بر اینکه سیاست دولت تزاری را قبول می‌کند، از رشت تبعید می‌کنند. [xiv]

در شمال ایران مبارزات کارگری چه در دوران انقلاب مشروطه و چه در زمان انقلاب گیلان و چه بعداز آن تا سال ۱۹۴۱ هرگز تعطیل نبوده است. مبارزات کارگران هم جنبه‌های اعتصابی و غیر مسلحانه داشته و هم کارگران در مراحلی در مبارزات مسلحانه شرکت می‌جستند. در نهضتی که «سردار محی» و دو برادرش و با همکاری «سرکو» در گیلان به راه انداختند و به کمک انقلاب مشروطه شتافتند، کارگران تمام مناطق شمال شرکت داشتند. در جریان انقلاب گیلان، مبتنی بر دموکراسی

شورائی نیز کارگران فعال بودند. «احسان‌اله‌خان» در خاطرات خود می‌نویسد: "من از کارگران انزلی در آنجا یک عده ۳۰۰ نفری مسلح کارگری تشکیل داده بودم." علاوه بر این وقتی مردم گیلان همراه با سایر مخالفین نواحی مختلف ایران بویژه تهران، علیه قرارداد ۱۹۱۹ (بین انگلیس و ایران) اعتراض می‌کنند، کارگران نقش عمده‌ای در تظاهرات مربوط به الغاء این قرارداد بعهدہ می‌گیرند.

تا سال ۱۹۲۱ میلادی قوی‌ترین و متشکل‌ترین سندیکاها کارگری شمال سندیکاها باربران، کرجی‌بانان و ماهی‌گیران انزلی بودند. در این سندیکاها بیش از هزار نفر عضویت داشتند.

از قرار معلوم کارگران بیکار انزلی در سال ۱۹۲۲ میلادی (اردیبهشت ۱۳۰۲ شمسی) اتحادیه کارگران بیکار را تشکیل داده بودند. از چگونگی و اساسنامه و اهداف و ساختار این سندیکا اطلاعاتی در دست نداریم. اما، در بین اسناد منتشر شده اعلامیه‌ای بدست آمده تحت عنوان: "اتحادیه کارگران بیکار انزلی (گیلان)" که عیناً نقل می‌شود:

۸ ثور (اردیبهشت ۱۳۰۲) مه ۱۹۲۳

اعلامیه اتحادیه کارگران بیکار انزلی (گیلان)

قابل توجه اولیای امور خصوصاً نمایندگان مجلس شورای ملی در موقعی که سرتاسر این کشور باستانی را فقر و فاقه فراگرفته و اوضاع اقتصادی آن بر تیرگی و وخامت خود افزوده و یک آتیه خیلی دشوار و سنگینی را برای طبقه سوم تهیه می‌نماید، در حین این که طبقه اول و دوم این مملکت مدهوش از باده نخوت برای توسعه دایره تجارت و ایجاد صنایع و کشف معادن و اصلاح وضعیات اسفناک امروزه و اتخاذ تصمیم فعلی در رفاهیت قسمت اعظم از توده ملت که همه وقت قربانی هوی و هوس و استفاده‌های نامشروع همان‌ها شده تا این که امروز خود را در پرتگاه عدم کشانده‌اند، فکری جز ادامه سلطه و حاکمیت و تحمیل فرمان‌های مظلوم‌کش خود نداشته و با جدیت هرچه تمامتر به ازدیاد تجمل و اساس فعال‌مایشائی و تحکیم بنیانی امارات خود که روی پای ظلم استوار شده می‌کوشند، در زمانی که فلاکت و پریشانی با طبقه سوم دست بگریبان شده و هرروزه صدی ده الی بیست آن طبقه را بیکار و به بیکاران ملحق می‌نماید و یا به عبارۃ‌الآخری، در هنگامی که فقرات چهره عبوس و منحوس خود را از افق این مملکت با یک منظره وحشتناکی جلوه می‌دهد، ما کارگران بیکار انزلی که هر یک به تدریج مبتلا به مرض مزمن بیکاری شده و به نوبه خود گرفتار آه و ناله عیالات گرسنه و برهنه خود هستیم، همگی به یک جا جمع و اتحادیه‌ای بنام اتحادیه کارگران بیکار گیلان در انزلی تشکیل و راجع به تهیه شغل و وسائل تأمین معاش با مقامات مربوطه داخل مذاکره شده و نیز بوسیله این لایحه از اولیای امور تقاضای همه گونه مساعدت را نموده و مخصوصاً از ساحت مقدس مجلس شورای ملی تمنا داریم راجع به تهیه شغل توصیه شود و خاتمه تا خاطر تمام کارگران بیکار ایران را که مثل ما در گرداب بدبختی و فقرات

سرگردان هستند تذکر می دهیم که یگانه راه رسیدن به ساحل نجات، همانا تشکیل اتحادیه و اتحادیه عمومی است و بس.

اتحادیه کارگران بیکار انزلی (گیلان) [xv]

در سال ۱۹۲۳ میلادی یعنی دو تا سه سال بعد از اینکه حزب عدالت همه نیروهای خود را بالاجبار از گیلان بیرون کرده و به شهرهای مرکزی گسیل می دارد، کارگران و مردم انزلی در انتخابات مجلس چهارم همه کوشش خود را برای نماینده شدن «محمد آخوندزاده» بکار می گیرند. از سوی دیگر، نیروهای مترقی سیاسی و جمعیت‌های فرهنگی مثل «فرهت» و سندیکاهای کارگری به او رأی می‌دهند. «سرتیپ محمد آیرم» نماینده «رضاخان» در شمال از این انتخابات جلوگیری کرده و شبانه «آخوندزاده» و عده‌ای از کارگران فعال مثل «داداش تقی‌زاده» رهبر سندیکای کارگران را توقیف کرده و آنها را به زندان شهر رشت می برد.

علیرغم همه این زورگویی‌ها و حوکشی‌ها کماکان حزب کمونیست (عدالت) از «رضاخان» بعنوان یک جمهوری‌خواه دفاع می کرد.

در سال ۱۳۲۸، قوی‌ترین سندیکاهای کارگران گیلان عبارت بودند از: سندیکای ماهی‌گیران، سندیکای باراندازان، سندیکای حلبی‌سازان، سندیکای کارگران انبار نفت، سندیکای کلاه‌دوزها. (در شهر رشت)

خراسان

خراسان نیز بنا به سابقه تاریخی خود این بار نیز نه تنها در جریان انقلاب مشروطیت، بلکه بعد از آن نیز، از مبارزات آزادی‌خواهانه و مترقی بدور نماند. اما از نظر مبارزات سندیکائی، سندیکای فرش‌بافان و کفاشان مشهد از اهمیت بزرگی برخوردار بودند. در اینجا فعالیت‌های سندیکائی کارگران مشهد را تنظیم کرده به رشته تحریر در می آوریم، تا بلکه هم گامی باشد برای دیگر پویندگان و مبارزین و هم در مراحل بعدی اگر اسنادی تازه بدست آمد به تکمیل این مبحث پردازیم. [xvi]

دموکرات‌ها و سوسیال دموکرات‌ها در دوران انقلاب مشروطه در مشهد فعال بودند. اینها هم علیه ضد انقلاب مشروطه در جنگ بودند و هم به سازماندهی سندیکاهای کارگری و آگاه‌سازی زحمتکشان می پرداختند. وانگهی در سال ۱۳۰۰ شمسی انجمن حزب عدالت در مشهد در میان کارگران فرش‌باف و کفاش فعال بود. صنعت فرش‌بافی در این سالها توسعه یافته بود و کارگران سندیکای این دو صنف را تشکیل داده بودند. در اطلاعیه‌ای که حزب عدالت شعبه مشهد در همین زمینه صادر می کند، چنین آمده:

«رعایا و زارعین مظلوم ایران را که مرکب از چندین میلیون‌اند باید با یکدیگر متفق کرده تشکیل انجمن‌های محکم دهاتی‌ها را بدهیم... بایستی به آنها بفهمانیم که همچنان‌که یک دسته چوب وقتی بهم پیوسته باشند، آنرا نمی توان درهم شکست، مگر اینکه آنها را از هم جدا کرده و تکتک نمود. همینطور تمام ظلم‌هایی که به آنها می شود، بواسطه تنهائی و یکه‌بودن است. اما دسته‌جات متفقه، متشکله کارگران

و رفقای متحده فقرا را که برای مبارزه با دشمنان نشان تشکیل می شود، شکستن غیر ممکن است." [xvii]

در خراسان، در سالهای انقلاب مشروطیت تشکیلات سندیکائی فعال بودند. در انجمن‌های مشروطه‌خواه کارگران نقش عمده‌ای داشتند، روزنامه "نوبهار" به سردبیری «ملک‌الشعراء بهار» که ارگان دموکرات‌ها بود، در عین حال سخن‌گوی سندیکاهای کارگری نیز محسوب می شد.

تشکیلات سندیکائی دو صنف در مشهد عمده بودند؛ یکی کارگران فرش‌باف، که وضعیت بسیار بدی داشتند، شرایط کاری آنها فوق‌العاده غیر انسانی بود، از طلوع آفتاب تا غروب و پاسی از شب گذشته کار می کردند، حقوق بخور و نمیری می گرفتند؛ در میان‌شان کودکان خردسال بسیار به چشم می خورد، کارگران فرش‌باف همواره مواد غذائی کافی به بدنشان نمی رسید؛ بعلت شرایط کار اغلب بیمار بودند، کارفرما و رئیس کارگاه که آنها خلیفه می گفتند اغلب کارگران را کتک می زد. و صنف دیگر کارگران کفاش بودند. آنها نیز تقریباً همان شرایط بالا را داشتند اما انگیزه فعالیت سندیکائی در میان آنها فراوان بود.

در آخر دهه ۱۹۲۰ میلادی وقتی فعالیت سندیکائی در تهران فروکش می کند و نمایندگان کارگران و فعالین سندیکائی به زندان‌های «رضاشاه» می افتند، فعالیت‌های سندیکائی به شهرستان‌ها انتقال پیدا میکند. جنوب، اصفهان، خراسان از آن جمله‌اند که هرکدام جداگانه در بخش مربوطه شرح داده می شود.

در سال ۱۹۲۸ اتحادیه کارگران فرش‌باف دارای هزارها عضو بود. آنها صندوق تعاونی تشکیل داده بودند، کلاس‌های سوادآموزی داشتند که در "بالاخیابان" به کارگران بی‌سواد خواندن و نوشتن می آموخت. در سال ۱۹۳۰ میلادی مشهد یکی از نادر شهرهائی بود که علیرغم اختناق توانست اول ماه مه را در کوه‌سنگی جشن بگیرد. در همین سال کارگران با انتشار بیانیه‌ای خواهان تقلیل ساعت روزانه کار از ۱۴ ساعت به ۸ ساعت شدند.

در انتخابات محلی دو تن از کارگران نامزد انتخابات شدند. «عبدالحسین دهزاده (حسابی)» و «علی‌اکبر فرهودی» که دومی کارگر قالب‌باف بود. این کار به ابتکار برخی از اعضای حزب کمونیست که در مشهد کار مخفی میکردند، صورت گرفت. پلیس از نفوذ حزب در آنجا مطلع شد. چند روز بعد تعداد زیادی از کارگران را دستگیر کرد و یک بار دیگر دخالت حزب در امور سندیکائی و آلت‌دست قرار دادن کارگران برای رسیدن به اهداف سیاسی و یا فقط برای راه‌انداختن سروصدا و تبلیغات حزبی باعث شد تا سندیکای کارگران مورد یورش قرار گیرد.

بعد از سالهای ۱۹۴۱ میلادی یعنی بعد از شهریور ۱۳۲۰ شمسی در خراسان سندیکاهای ویژه سندیکای کفاشان و فرش‌باف‌ها قوی می شوند. ما در جلد دوم این تحقیق به آن خواهیم پرداخت.

دنباله دارد